✧✦دشمنی-بخش هفتم

سوشه بالاخره متوجه اشتباه خود شد. یقه لباسش را برگردانده و سینه خود را پوشاند ولی تمام کسانی آنجا حضور داشتند توانستند آن بخش سینه اش را ببینند.پوست سینه اش در نزدیکی قلبش با نقاط ترسناکی سوراخ شده که زخم هایی با اندازه های مختلفی بودند.این نشان نفرین یکصد زخم بود!!

و این جای زخم نمیتوانست بواسطه یک طلسم روی او بجا مانده باشد چون اگر اینطور بود که کسی او را نفرین کرده،باتوجه به شکل پراکندگی زخم و سوراخ ها،باید ارگان های حیاتیش و هسته طلاییش هم از این زخم های ناهنجار پر میشد و او نمیتوانست از نیروهای معنوی خود نیز استفاده کند.ولی او الان از طلسم قدرتمند انتقال که میتوانست نیروی معنوی انسان را تهی کند بارها استفاده کرده بود.پس تنها توضیح ممکن درباره این زخم ها این بود که زخم ها پس از اینکه او کسی را طلسم کرده روی جسمش بازخورد داشته و بجا مانده اند.

در آن زمان وی ووشیان هیچ تلاشی برای پاک کردن نام خود نکرد زیرا تعداد افرادی که باید بررسی مینمود بسیار زیاد بودند.مهمتر از همه،یافتن مجرم در آن شرایط و با اتفاقات بعد از آن تقریبا هیچ امیدی برایش نگذاشت ولی امشب بعد از آن جستجوی بی حاصل مجرم خودش را به او شناساند.....جین لینگ متوجه هیچ چیزی نشد.نیه هوایسانگ هم قطعا چیزی نمیفهمید ولی لان شیچن به جین گوانگیائو خیره شد:«رئیس مکتب جین، حمله جاده چیونگچی هم بخشی از نقشه ات بوده؟»

جین گوانگیائو گفت:«چرا اینطوری فکر میکنی؟»

جیانگ چنگ با لحن سردی گفت:«واقعا لازمه ازش بپرسی؟ اگه جین زیژون نفرین نشده بود هیچ کدوم از اتفاقای بعدشم نمیفتاد!! تو با این حمله هم جین زیژوان و هم جین زیژون رو حذف

کردی اینطوری همه موانع سر راهت از بین رفت و تونستی وارد مکتب لانلینگ جین بشی و بعدشم جایگاه رئیس تهذیبگرها رو بگیری...سوشه کسیه که اونو نفرین کرده بود،بعدشم اون یکی از وفادارترین زیردستای توئه...واقعا لازمه بپرسیم داره دستورات کی رو اجرا میکنه؟!»

جین گوانگیائو از جواب دادن به سوالات آنها طفره رفت و تمام تمرکزش را روی مراقبه گذاشت.وی ووشیان از روی خشم خندید و به سوشه خیره شد:«مگه من تو رو چیکارت کرده بودم؟ من که دشمنی با تو نداشتم...من حتی تو رو نمیشناختم!!»

جین گوانگیائو گفت:«ارباب وی،خودتون نباید بهتر بدونین؟ فقط چون دشمنی با کسی نداری امنیتت تضمینه؟ چطور همچین چیزی ممکنه؟ تو این دنیا همه بدون دشمنی شروع میکنن ولی همیشه یه نفر هست که اولین چاقو رو تو قلب آدم فرو کنه!»

جیانگ چنگ با صدایی پر از نفرت گفت:«حشره موذی!»

با این حال سوشه لبخندی زد و گفت:«اینقدر خودتو دست بالا نگیر...کی گفته من جین زیژون رو نفرین کردم تا واسه تو پاپوش درست کنم؟ اون موقع من حتی برای رئیس مکتب کار هم نمیکردم ...من اونو طلسمش کردم چون خودم میخواستم!!»

وی ووشیان گفت:«پس میخوای بگی با جین زیژون دشمنی داشتی؟»

سوشه گفت:«هر آدم متکبری که شبیه اون باشه—و بخواد سر راهم ظاهر بشه رو میکشم!»

وی ووشیان میدانست که منظور او از شخص متکبر مستقیما بیانگر نفرتش از لان وانگجی ست.دیگر طاقت نیاورده و پرسید:«بین تو و هانگوانگ جون چه اتفاقی افتاده مگه؟ کجای شخصیت اون متکبره؟»

سوشه گفت:«کجاش نیست....؟اگر لان وانگجی توی یه خانواده با اصالت متولد نشده بود چی بهش اجازه میداد اینقدر گستاخ باشه؟چرا همش میگن من ازش تقلید میکنم؟ همه اونو ستایش میکنن و میگن خیلی نجیب و پاکه ولی یکی مثل هانگوانگ جون میتونه با فرمانده ییلینگ

رو هم بریزه و کثافت کاریایی بکنن که تمام دنیا بی اخلاقی شون رو محکوم میکنه! چه شوخی مسخره ای!»

همینکه وی ووشیان خواست حرف بزند احساس کرد این چهره غمزده خشمگین برایش آشناست.انگار قبلا جایی او را دیده بود.ناگاه بیاد آورد:«تو بودی!»

شهر سایی،دریاچه بیلینگ،غولهای آبی،شمشیری که در ته دریاچه ناپدید شد و بعد در غار شوانووی قاتل،شاگردی که میانمیان را برای میله آهنین خوردن هل داد——سوشه بود!وی ووشیان با فهمیدن ماجرا شدیدا به خنده افتاد:«حالا فهمیدم!»

لان وانگجی پرسید:«چی رو فهمیدی؟»

وی ووشیان سر خود را تکان داد.او میدانست جین زیژون چگونه انسانی بود.او اغلب با دیگر مکاتب وابسته و کوچکتر با بی اعتنایی و تندی رفتار میکرد،آنها را خدمتکار خود میدانست.حتی فکر میکرد کنار آنها در یک مهمانی بودن شان و اعتبار او را خدشه دار میکند و سوشه به عنوان یکی از مکاتب وابسته و زیر مجموعه مکتب لانلینگ جین،هر از چندگاهی برای شرکت در مهمانی های مکتب به آنجا سفر میکرد پس رویارویش با جین زیژون کاملا طبیعی بود.یکی از آنها متعصب و کینه ای بود و دیگری متکبر و گستاخ——اگر در گذشته میان آنها برخوردی رخ داده بود تعجبی نداشت که سوشه کینه جین زیژون را در دل داشته باشد.

در انتها،شاید دلیل نفرین شدن جین زیژون با نفرین یکصد سوراخ زخم ارتباطی با او نداشت ولی او کسی بود که رنج آن اتهام را بدوش کشید.علت اصلی حمله جاده چیونگچی طلسم شدن جین زیژون با این نفرین بود.اگر این علت مهم وجود نداشت مکتب لانلینگ جین هم نمیتوانست علیه او توطئه براه بیاندازد و به او حمله کنند،ون نینگ نیز کنترلش را از دست نمیداد و آنطور وحشیگری نمیکرد و مسئولیت سنگین مرگ جین زیژوان بر دوش وی ووشیان نمی افتاد.حتی نیازی نبود اتفاقات بعد از آن هم رخ دهند.

او حالا می فهمید علت پشت این اتهام نه تنها هیچ ارتباطی به او نداشت که حتی جهت پاپوش درست کردن برای اون نیز ساخته نشده بود.پذیرش چنین حقیقتی سخت بود.وی ووشیان با چشمانی سرخ میخندید.او در حال مسخره کردن میگفت:«باورم نمیشه...بخاطر آدمی مثل تو...بخاطر همچین دلیل احمقانه مسخره ای بود!!!»

ولی جین گوانگیائو بگونه ای که انگار می دانست چه چیزی در ذهنش است گفت:«ارباب وی،شما نباید اینطوری فکر کنی!»

وی ووشیان گفت:«اوه؟ تو میدونی من به چی فکر میکنم؟»

جین گوانگیائو گفت:«معلومه،خیلی ساده اس...حتما داری فکر میکنی چه آدم بدبختی هستی هرچند در حقیقت اینطوری نبود...حتی اگه سوشه،جین زیژون رو طلسم نمیکرد ارباب وی،دیر یا زود شما بخاطر دلیل دیگه ای محاصره میشدی....» او لبخند زنان ادامه داد:«دقیقا بخاطر شخصیتی که داشتی....در بهترین حالت یه قهرمان متوقف نشدنی بودی و در بدترین حالت هرجا که می رفتی به مردم آسیب میزدی....غیر از اینه کسانی که تو اذیتشون کرده بودی همینطوری زندگیشونو میکردن و یهویی تا اتفاقی براشون می افتاد یا کسی بلایی سرشون میاورد اولین کسی که بهش مشکوک میشدن تو بودی و سریع میومدن سراغت تا انتقام بگیرن؟ این جریان اصلا تحت کنترل شما نبود!»

وی ووشیان لبخندی زد:«من باید چیکار میکردم؟ یجورایی حس میکنم تو بهتر از من میدونی!»

جین گوانگیائو گفت:«و اگر توی جاده چیونگچی کنترلتون رو از دست نمیدادین باز میتونستی تضمین بدی که تو بقیه زندگیت این اتفاق برات نمیفتاد و هیچ وقت این قدرت از کنترلت خارج نمیشد؟ واسه همینه آدمایی شبیه تو سرنوشتشونه که زندگی کوتاهی داشته باشن.می بینی؟ اگه اینطوری بهش فکر کنی حالت بهتر میشه مگه نه؟»

جیانگ چنگ با خشم گفت:«اونی که زندگی گهی کوتاهی داره تویی!»

او بدون توجه به زخم هایش،ساندو را برداشته و میخواست حمله کند ولی خون از سینه اش فواره زد.جین لینگ با عجله او را روی زمین نشاند.جیانگ چنگ که نمیتوانست از جای خود برخیزد با خشم شدیدی فحش میداد:«تو پسر زن فاحشه ای هستی که بدون هیچ شرمی بزرگت کرد عین خیالشم نبود ...تو به سوشه نگفتی اینکارو بکنه؟ کی رو میخوای گول زنی نفله؟»

با شنیدن عبارت–پسر فاحشه– لبخند بر لبان جین گوانگیائو خشک شد.او به جیانگ چنگ خیره شد و با لحن سستی گفت:«رئیس مکتب جیانگ یه ذره آروم بگیر،نمیتونی؟من میفهمم الان چه احساسی داری...الان حالت بده و ناراحتی چون حقیقت رو درباره هسته طلاییت فهمیدی....وقتی به تمام کارایی که توی این سالها کردی فکر میکنی توی قلبت پر میشه از احساس عذاب و گناه،برای همین ناراحتی و میخوای یه متهم گیر بیاری و بخاطر بلاهایی که سر ارباب وی اومده اونو مقصر جلوه بدی....دنبال یه تبهکار میگردی که همه گناها رو بندازی گردنش....چون اون موقع بهش آسیب زدی حالا میخوای هم انتقام اونو بگیری هم درد خودت رو تسکین بدی...اگه همه چی از نفرین صد زخم تا حمله جاده چیونگی رو بخشی از نقشه های من بدونی درد خودت کمتر میشه و میتونی احساس آزادی بیشتری بکنی ولی چیزی که باید بفهمی اینه که بخاطر اتفاقاتی که سر ارباب وی اومد خود تو هم مسئول هستی در حقیقت پای تو بیشتر گیره...چرا همه اون آدما علیه فرمانده ییلینگ جبهه گرفتن؟ چرا صداشونو بلند کردن و گفتن چه موضوع بهشون مربوط باشه و چه نباشه توی این جنگ شرکت میکنن و حمایت خودشون رو نشون میدن؟ چرا همه یه طرف وایسادن و اونو محکوم کردن؟ بخاطر عدالتخواهی بود؟معلومه که نه....بخشی از دلیل اونها تو بودی!»

جیانگ چنگ بسردی خندید.لان شیچن میدانست که جین گوانگیائو دوباره میخواهد همه چیز را وارونه جلوه بدهد.با صدای خفه ای گفت:«رئیس مکتب جین!»

جین گوانگیائو بی توجه و با لبخند ادامه داد:«....اون موقع،مکتب لانلینگ جین،مکتب چینگه نیه و مکتب گوسولان روی بدست آوردن سهم های بیشتر می جنگیدن چیز زیادی گیر بقیه نمیومد

ولی تو تازه لنگرگاه نیلوفری رو ساخته بودی و پشتت فرمانده ییلینگ که خطر بزرگی برای بقیه بود رو داشتی...فکر کردی بقیه قبایل دوست داشتن ببینن یه رئیس مکتب تازه به دوران رسیده ازشون جلو بزنه؟ از شانس خوب،تو رابطه خوبی با شاگرد و برادرت نداشتی...و همه فکر کردن این چه فرصت خوبی میتونه باشه و تا جایی که میتونستن تو آتیش خشم تو هیزم ریختن...چیز دیگه ای واسشون مهم نبود همین که مکتب یونمنگ جیانگ ضعیف میموند اونا قوی تر میشدن...رئیس مکتب جیانگ اگه یه ذره با برادرت رفتار بهتری میداشتی و به همه نشون میدادی برادری شما چقدر مستحکمه اونوقت به هیچ کس شانس پیروز شدن نمیدادی یا اگه بعد اون اتفاقات تحمل بیشتری از خودت نشون میدادی هیچی اونطوری پیش نمیرفت...اوه،راستی تو نیروی اصلی رو به محاصره تپه های تدفین برده بودی....»

وی ووشیان گفت:«مثل اینکه عبارت پسر فاحشه واقعا نقطه ضعف رئیس مکتب جین هست تعجبی نداره که بخاطر شنیدن این حرف چیفنگ زون رو کشتی!»

با یادآوری نام نیه مینگجو،حالت چهره لان شیچن تغییر کرد.لبخند جین گوانگیائو نیز متوقف شد و بلافاصله برخاست.حالا که مراقبه اش تمام شده بود میتوانست انگشتان دست چپ خود را براحتی تکان دهد.یکباره گفت:«آماده حرکت بشین!»

سوشه گفت:«چشم!»

دو راهب،هر طرف لان شیچن ایستادند.همین که میخواستند بطرف در بروند.جین گوانگیائو گفت:«داشت یادم میرفت!» او بطرف لان شیچن چرخید:«الان که بهش فکر میکنم بنظرم قدرت های معنوی زوو جون رو دوباره باید مهر کنیم!»

قدرت معنوی لان شیچن نسبت به او بیشتر بود.بهمین دلیل جین گوانگیائو مجبور بود بطور دائم و هر دوساعت یکبار مجراهای نیروی معنوی او را مهر کند در غیر این صورت لان شیچن بدون مهر روی نیروهای معنویش میتوانست با آنها بجنگد.او بطرفش رفت و گفت:«می بخشید!»

همین که دست خود را دراز کرد،چیزی سنگین و سفید رنگی در برابرش بر زمین افتاد.جین گوانگیائو هوشیارانه آماده رویارویی شد وقتی خوب دقت کرد توانست یک جسم رنگ پریده را ببیند.زنی عریان که روی زمین میخزید،صورتش رو به پایین بود و بدن و دست و پاهای خود را پیچ و تاب میداد و در مسیری که جین گوانگیائو ایستاده بود پیش میرفت.سوشه با شمشیر بطرفش حمله برد.زن جیغ کشید و آتش از اطرافش فوران کرد.سپس روی پاها ایستاده و تلوتلوخوران به طرف جین گوانگیائو رفت.بدن و صورتش بسبب آتش سیاه و سوخته شده ولی نفرت در چشمانش آشکار بود.سوشه از کنار بدنش به او حمله برد و توانست به او ضربه ای بزند و جسم زن کاملا بخار شد.پیش از آنکه جین گوانگیائو بتواند چند قدم به عقب بردارد،پایش از پشت به چیزی گیر کرد.پشت سر خود را که نگاه کرد دو جسم بهم پیچیده دید.یکی از آنها قوزک پایش را چسبیده و همزمان از پشت سرشان صدای سوت شنیده میشد.سوشه از لای دندان های بهم ساییده گفت:«وی ووشیان!!»

پیش از اینکه کسی متوجه شود،روی مجسمه گوانیین در معبد،با طلسم های خونین درهم آمیخته شد.چشم اصلی طلسم در میان معبد گوانیین قرار داشت.وی ووشیان بدون اینکه کسی متوجه شود آن چشم را نابود ساخت در نتیجه چیزهایی که درونش مهر شده بودند بیرون می آمدند.ناگهان جین لینگ گریه کنان گفت:«این چیه؟»

جیانگ چنگ با دست به لباس جین لینگ میکوفت.لبه های لباسش خود به خود داشت میسوخت ولی خود جین لینگ حالش خوب بود.چند راهب که در شعله های آتشین محاصره شدند گر گرفتند،جیغ میزدند و روی زمین افتادند.سوشه و جین گوانگیائو میدانستند باید طلسمی که وی ووشیان با خون روی مجسمه گوانیین طراحی کرده را پاک کنند ولی تهذیبگرانی که روی زمین می لولیدند و غولهای لخت که دائم ظاهر میشدند،راهشان را سد کرده بودند.تحت امر وی ووشیان غولها به جیانگ چنگ،جین لینگ و دیگران حمله نبردند ولی جین لینگ برای نبرد احتمالی سویهوا را جلوی خود گرفته بود:«این جونورا چین دیگه؟ تو کل زندگیم همچین....»

همچین غولهای بیشرم و عریانی ندیده بود!!

آتش خشم از چشمان جین گوانگیائو زبانه میزد.او با یک ضربه توانست آتش را متلاشی کند و بالاخره راهش را به طرف مجسمه گوانیین باز کرد.همین که خواست طلسم را پاک کند چیز سردی را روی کمر خود احساس کرد.لان شیچن با صدای آرامی گفت:«حرکت نکن!»

وقتی لان شیچن شمشیر را روی کمر او گذاشت جین گوانگیائو میخواست به حمله متقابل دست بزند.او گفت:«زوو جون،قدرتهای معنویتون برگشته...»

پیش از آنکه لان شیچن بتواند جوابی بدهد،سوشه با نانپینگ بطرف وی ووشیان حمله کرد هرچند به شمشیر مشابه درخشانی برخورد که از هر کریستالی براق تر بود.بیچن....!(بیچن خودش تنهایی یه شخصیت شیک و باکلاسه ⚔)

همین که دو شمشیر بهم برخورد کردند.نانپینگ دو تکه شده و شکست.کف دست سوشه نیز زخم برداشته و خون به همه جا پاشید.مفصل های دستش نیز شکسته بودند.شمشیرش بر زمین افتاده و با دست راست خود دست چپش را نگهداشت.صورتش به رنگ خاکستری درآمده بود.در طرف دیگر،لان وانگجی با یک دست قبضه بیچن را گرفته و با دست دیگر کمر وی ووشیان را چسبیده بود.برای محافظت بیشتر او را پشت سر خود گذاشت.اگرچه وی ووشیان نیازی به محافظت نداشت ولی هنوز هم تکیه دادن به بدن او برایش آرام کننده و دلپذیر می نمود.

تمام این اتفاقات در چند ثانیه رخ داد و با نگاهی مختصر تهذیبگران مکتب لانلینگ جین همه چیز را فهمیدند،سوشه هنوز دست زخمی خود را نگهداشته و حالا زخم سینه اش هم سر باز کرده بود.تیغه درخشان بیچن دقیقا روی گلوی جین گوانگیائو قرار داشت.حالا که فرماندهانشان در مضیقه بودند آنان دیگر جرات نداشتند حرکت عجولانه ای بکنند. همین که لان شیچن خواست چیزی بگوید،حالت چهره تمام افراد حاضر در معبد بهم ریخت.لان شیچن گفت:«ارباب وی،لطفا...میشه اول اینا رو جمعشون کنی؟!»

غولها نه تنها لخت و پلید بودند که ناله های شهوتناک و شرم آوری سر میدادند و بخوبی مشخص بود داشتند چه کاری میکردند.هیچ کسی در عمرش چنین غولهای بی حیایی ندیده بود.لان شیچن سر خود را به طرف دیگری گرفت.چهره جیانگ چنگ کبود شده بود.جین لینگ دائم رنگ به رنگ میشد.وی ووشیان به لان وانگجی که کنارش ایستاده بود نگاهی انداخت.با خود می اندیشید این کمی نامعقول است شخصی را که در جوانی با یک کتاب منحرفانه آنطور خشمگینانه رفتار کرده را حالا با چنین صحنه ای مواجه کنند ولی معترضانه گفت:«من فقط میخواستم غولهای مهر و موم شده داخل معبد گوانیین رو آزاد کنم تا بتونم جلوی کارای اینا رو بگیرم ...چه میدونستم دارم چیو آزاد میکنم....»

لان وانگجی نیز مانند لان شیچن بعد از نگاهی به غولها جهت دید خود را تغییر داد.سپس تنها دو کلمه گفت:«یک آتش!»

وی ووشیان نیز سریع تایید کرده و با جدیت تمام ادامه داد:«آره،همه این غولها رو سوزوندن...بنظر میاد یه آتیش خیلی بزرگ تمام کسانی که اینجا بودن رو سوزونده...بعدش بخاطر پنهان کردن حقیقت،این غولهایی که بعد مرگ اینطور شکل گرفتن رو اینجا مهر و موم کردن...و رئیس مکتب جین هم تصمیم میگیره اینجا یه معبد گوانیین بسازه!»

لان شیچن گفت:«رئیس مکتب جین،این آتیشم به شما ربط داره؟»

جیانگ چنگ بسردی گفت:«اون غولا ازش متنفرن...بنظرت ممکن نیست اینطور باشه؟»

استاد تعالیم شیطانی

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت کنین.

سایت myanimes.ir

myAnimes@

myAnimess@

myMangas@

مترجم :دختری با ماسک شیشه ای